

سنت، هنر، معماری

مهندس غلامرضا اکرمی

مربی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

چگونه می توان هنر و معماری سنتی را دوباره احیا کرد؟

مقدمه

یکی از وجوه برجسته حیات فکری جهان غرب در چند سده اخیر، که از حدود یک قرن پیش تاکنون به شرق و ایران نیز سرایت کرده است، غفلت از مفهوم درست و صحیح "سنت"، به خصوص در محافل همچون دانشگاه‌هاست که وظیفه رسمی آن‌ها تلاش و پیگیری برای یافتن پاسخ پرسش‌ها و مسائل دارای شأن و مرتبه عقلی است. علت این غفلت هر چه باشد، نتیجه این است که با وجود پیدایش آثاری دارای ماهیت سنتی طی هشتاد سال گذشته، هنوز بسیاری از محافل فکری جهان و ایران درک و تعریف درستی از "سنت" ندارند و آن را صرفاً با

چکیده

مغفول ماندن مفهوم "سنت" در دنیای جدید امری حادث است. سیطره روحیه ضد "سنت" در جوامع غربی و اخیراً در جوامع شرقی موجب عدم فهم صحیح مفهوم "سنت" و تعبیرهای نادرست از آن شده است. به کار بردن مفهوم نابجای "سنت" در هنر و معماری باعث شده است که مقولاتی از این دست را به اموری صرفاً بشری نسبت دهند و امور فوق بشری در محاق قرار گیرند. حال آنکه "سنت" به عنوان امری فوق بشری و نسبت آن با امر قدسی، دین و هنر در خور بررسی است. تبیین "سنت" و ارتباط آن با هنر، زیبایی، هنر سنتی، هنر قدسی و معماری بحث اصلی این مقاله است.^(۱)

رسم، عادت، عرف و مانند آن مترادف می‌دانند. هرگاه به عدم درک کاملی بیاندیشیم که جامعه قرون هفدهم و هجدهم اروپا از هر لحاظ نسبت به قرون وسطی از خود نشان داد، شاید به آسانی دریابیم که تغییری چنین تام و تمام و ناگهانی در مفهوم "سنت" نمی‌توانست به‌خودی خود ایجاد شود. در واقع، لازم بود که انسان ابتدا در فردیت خود محدود و محصور شود تا بعد بتواند مفهوم "سنت" را دگرگون کند و این کار از عهده مذهب "اصالت عقل"^۲ برمی‌آمد^(۲) که داشتن و به‌کاربردن هرگونه قوه فراانسانی و ماوراءالطبیعه را در انسان انکار می‌کند. مذهب "اصالت عقل" به‌دنبال مذهب "اصالت بشر"^۳ که محصول رنسانس یا دوره تجدد در غرب بود، به‌وجود آمد. مذهب "اصالت بشر" پیشرو و مقتدای مذهب "اصالت عقل" بود، زیرا مذهب "اصالت بشر" در حقیقت در حکم ادعای برگرداندن همه چیز به عناصر صرفاً بشری است و هر آنچه که انسان امروز با عقل خود می‌فهمد^(۳)، ضمن آنکه هر امر فراانسانی را رد می‌کند (کنون، سبطه کمیت، ص ۲۲۴). بنابراین، به‌نظر می‌رسد که پایه‌های عالم جدید بر ضدیت با "سنت" بناشده است.

از دیگر روش‌های ضدیت با "سنت" که هنوز نیز رایج است، تلاش برای به‌کار بردن ناروای مفهوم "سنت" است. گاهی اشخاصی در این راه تلاش می‌کنند که در ظاهر "سنت" گرا هستند. چه بسا در بسیاری از موارد، این عمل از عدم فهم صحیح ناشی می‌شود. در عین حال، ناگزیر به این مطلب نیز باید اذعان کرد که گاهی سوءتعبیرها و استنباط‌های نادرست و به‌ظاهر غیرعمدی به‌حدی ماهرانه و زیرکانه است که در مورد ارتباط آن با تلقین‌هایی که بر روحیه جدید مسلط بوده است (روحیه سنت‌ستیز) و همواره به‌تخریب "سنت" راستین گرایش داشته و دارد، تردید نمی‌توان کرد. به‌عبارت دیگر، روحیه جدید، از نظر صفت مشخصه خود، حاصل تلقین جمعی وسیعی است که طی چندین قرن به‌طور مستمر (پس از رنسانس) ادامه داشته و موجب رشد روز افزون روحیه سنت‌ستیزی شده است (همان، ص ۲۴۲)، به‌طوری که در سده اخیر به جوامع سنتی

2. Rationalism
3. Humanism
4. A.K. Coomaraswamy
5. Mircea Eliade
6. in illo tempore

شرقی نیز سرایت کرده است. علاوه براین، برای پی بردن به اهمیتی که عوامل آگاه و ناآگاه روحیه جدید به انکار امور فوق بشری می‌دهند کافی است به این مطلب توجه کنیم که همه کسانی که نابجا خود را "مورخان" تاریخ ادیان، هنر، معماری و صور دیگر "سنت" می‌دانند، بیش از هر چیز در تلاش‌اند که این مقوله‌ها را به‌وسیله عوامل صرفاً بشری تبیین کنند و نگذارند اموری فراتر از امور بشری برجا بماند (همان، ص ۲۴۴). بنابراین، در چنین وضعی و به‌رغم همه مطالبی که درباره این موضوع نگاشته شده است، کندوکاو در معنای "سنت" و تبیین مفهوم آن - حقیقتی که انسان در طولانی‌ترین تاریخ زمینی خود با آن زندگی کرده است - به‌دلیل افول و فقدان این خمیرمایه زندگی در دنیای جدید، ضرورت می‌یابد.

سنت چیست؟

"سنت" از لحاظ لغوی به معنای روش، طریقه، سیرت، سرشت، طبیعت و شریعت می‌باشد و جمع آن "سنن" است. در اصطلاح فقهی به معنای قول و فعل و تقریر پیغمبر اسلام (ص) است و آنچه که پیغمبر و صحابه به آن عمل می‌کرده‌اند. سَنَهِ الله نیز به معنی امر و نهی خداوند است. اهل "سنت" هم فرقه‌ای از مسلمانان‌اند که قائل به خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی (ع) می‌باشند؛ برخلاف فرقه شیعه که علی ابن ابی‌طالب (ع) را جانشین پیغمبر اسلام (ص) می‌دانند و قائل به دوازده امام هستند (فرهنگ فارسی عمید). "کنون" در تعریف "سنت" چنین می‌گوید: «ما به سهم خود، مطلقاً از اطلاق این نام (سنت) بر هر امری که صرفاً خصلت بشری داشته باشد، خودداری می‌کنیم» (کنون، بحران دنیای متجدد، ص ۳۸ و ۳۹). کوماراسوامی^۴، "سنت" را چنین تعریف می‌کند: «سنت متضمن هر چیزی است که سرچشمه الهی دارد و در برگرفته همه تجلیاتی است که در سطح و مرتبه انسان متبلور می‌باشد» (ذکرگو، ص ۷۰).

"الیاده"^۵ معتقد است که انسان سنتی کردارهای مثالی خدایان را که در آغاز^۶ انجام گرفته است تا بی‌نهایت تکرار

می‌کند.^(۴) یعنی انسان هر کاری در این جهان می‌کند قبلاً انجام شده یا به او آموخته‌اند (الیاده، اسطوره بازگشت جاودانه، ص ۴۸).

بنابراین، "سنت" به معنای حقایق یا اصولی است دارای منشأ الهی که از طریق شخصیت‌هایی نظیر رسولان، پیامبران، "آوتارها"،^(۵) "لوگوس"^(۶) و... برای ابناء بشر در اعصار مختلف آشکار شده است. این امر با به‌کارگیری این اصول در حوزه‌های گوناگون انسانی، اعم از اجتماعی، حقوقی، هنر، رمزگرایی و علوم همراه بوده است. البته "سنت" معرفت متعالی و واسطه‌هایی برای تحصیل آن معرفت را نیز شامل می‌شود (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۳۵). "سنت" مشتمل بر درک حقیقتی است که هم منشأ الهی و ازلی دارد و هم در سراسر یک دور اصلی تاریخ بشر از طریق انتقال پیام و هم تجدید آن به واسطه وحی تداوم یافته است. هم‌چنین متضمن حقیقتی باطنی است که در دل صورقدسی مختلف قرار گرفته و نیز منحصر به فرد است (همان، ص ۱۳۶).

سنت و دین

"سنت" در معنای کلی‌تر آن در برگیرنده اصولی است که انسان را به عالم بالا پیوند می‌دهند، حال آنکه از منظر دیگر، دین را می‌توان به معنی اصلی همان اصولی تلقی کرد که از عالم بالا وحی شده‌اند و انسان را به مبدأ خودش پیوند می‌دهند. در این مورد می‌توان در معنایی محدودتر "سنت" را به‌کارگیری این اصول (دین) دانست. بنابراین، "سنت" مشتمل بر دین است و متضمن حقایقی دارای ماهیتی فراانسانی که در ذات واقعیت به‌ما هو واقعیت ریشه دارند، به‌طوری‌که فریتیوف شووان^۷ "سنت" را علمی می‌داند که بیش از اندازه واقعی است. "سنت" به عالمی که می‌شناسد و معلومی که شناخته می‌شود اهتمام دارد. "سنت" از مبدأ کلی می‌آید که همه چیز از آن منشأ گرفته و هر چیزی به آن باز می‌گردد (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۳۵)؛ اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (قرآن مجید، سورة بقره، آیه ۱۵۶).

بنابراین، اسلام آموزه توحید را نه فقط گوهر پیام

خویش، بلکه لب‌الباب دین می‌داند. از نظر اسلام وحی به معنای اظهار توحید است و همه ادیان بازخوانی یا تکرارهای متعدد آموزه توحید در اوضاع و احوال مختلف و به زبان‌های گوناگون هستند. به‌علاوه، آموزه توحید در هر جایی که یافت شود، دارای منشأ الهی است. سنت تعقلی اسلام نیز این حقیقت یگانه را که همان "دین حق" است در تعالیم پیامبران باستان، که سلسله آن‌ها به آدم (ابوالبشر) می‌رسد، می‌داند و ادریس نبی (ع) یا "هرمس" را "پدر فیلسوفان" یا (ابوالحکماء) محسوب کرده است (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۴۱). "ملاصدرا" معرفت حقیقتی را عین حکمتی ازلی می‌داند که از آغاز تاریخ بشر موجود بوده است؛ یعنی حقیقتی بدون تاریخ و همیشه جاویدان (این بیان به نوعی مؤید گفته الیاده است). در این صورت واژه دین شاید مناسب‌ترین معادل برای اصطلاح "سنت" باشد.

بنابر آنچه گفته شد، از نظرگاه سنت‌گرایانه، "سنت" واقعیتی ازلی و جاویدان است. ولی این امر از اصالت کامل یا اعتبار هر دین و "سنت" خاص آن نمی‌کاهد و آن را نفی نمی‌کند، چرا که همه ادیان باستانی و الهی از یک مرکز نشأت می‌گیرند. بنابراین، هم سستی یگانه وجود دارد و هم "سنت"‌های متکثر (دینی)، بدون اینکه یکدیگر را نافی باشند (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵).

سنت و امر قدسی

باید تأکید کنیم که سخن گفتن از "سنت" به معنای تأیید و اثبات امر قدسی در هر پیام "اصیل"^(۸) فرو فرستاده شده از آسمان است (نصر، معرفت و واقعیت، ص ۱۴۴). در واقع، منظر سستی پیوندوثیقی با فهم امر قدسی^(۷) دارد، زیرا در منظر انسان سستی، امر قدسی در ذات واقعیت خانه دارد و انسان سستی نسبت به امر قدسی درست همان فهمی را دارد که نسبت به واقعیت دارد و به‌طور طبیعی آن را از امور غیر واقعی بازمی‌شناسد. ولی در عصر جدید، وضع انسان متجدد به‌گونه‌ای است که حتی این فهم طبیعی تقریباً به‌دست فراموشی سپرده شده و به ارائه تعریفی از امر قدسی نیاز

دارد. "گنون" معتقد است که:

«امر قدسی فعالیت انسان سنتی است که به صفت مقدس متصف است، زیرا در تمدن‌های سنتی مثل اسلام یا هندو، دین به هیچ وجه امری محدود و محصور نیست که جای جداگانه‌ای در اعمال انسان مسلمان یا هندو داشته باشد. در زندگی سنتی، دین در همه شئون زندگانی انسان نفوذ و تسری دارد و در واقع کل زندگی را تشکیل می‌دهد و جز برای کسانی که در خارج از دایره "سنت" هستند (مثل انسان متجدد) و زندگیشان جز "ناهنجاری" صرف نیست، هیچ چیز غیر مقدس نمی‌تواند وجود داشته باشد» (گنون، سطره کمیت، ص ۴۵).

"الیاده" نیز معتقد است که این جهان عالمی است که مقدس قبلاً خود را در آن متجلی کرده است. یعنی همه عالم تجلی قدس و در نتیجه مقدس است. بنابراین، "قداست" مرحله‌ای از تاریخ ذهن انسان نیست، بلکه عنصری از ساختار ذهن انسان سنتی است (الیاده، مقدس و نامقدس، ص ۲۷) و همیشگی است. نتیجه اینکه، ذات قدسی از این حیث که ذات قدسی است، مبدأ "سنت" است و چیزی که "سنت" است از ذات قدسی جدایی ناپذیر است و باز هم باید تأکید کنیم که این امری است که فقط برای انسان سنتی قابل فهم است و کسی که درکی از ذات قدسی ندارد، نمی‌تواند منظر "سنت" را درک کند، و این در حالی است که انسان سنتی هرگز از درک ذات قدسی جدا نشده است. با این توصیف، ذات قدسی بیشتر به‌خونی می‌ماند که در شریان‌های "سنت" جاری و ساری است؛ رایحه شامه‌نوازی که در تمامی یک تمدن سنتی به مشام می‌رسد. "سنت" حضور ذات قدسی را به درون همه عالم گسترش می‌دهد و تمدنی می‌آفریند که ذات قدسی در همه سطوح آن تجلی دارد (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۴۶). هر تجلی قداست، حتی ابتدایی‌ترین نوع آن، مبین تلاقی مینوی و دنیوی، وجود و لاوجود، مطلق و نسبی، جاودانگی و صیورت است (الیاده، رساله در تاریخ ادیان، ص ۴۷) و "الیاده" نیز معتقد است که کشف این ساحت مینوی فقط از عهده انسان سنتی ساخته است (ریس، ص ۱۷).

احیای سنت

فراگیری سرشت "سنت" نه فقط از رهگذر یک ساحت، بلکه از چندین ساحت و مراتب معنایی که به‌عنوان محمل زمینی هستند و با رجعت به آن دینی که اساس آن "سنت" است، امکان پذیر می‌شود (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۴۷). در واقع نخستین گام برای احیای "سنت"، بازگشت به‌خویشتن خویش و فاصله گرفتن از "تجددگرایی" و بلکه مبارزه با آن است (بورکهارت، هنرمقدس، ص ۲۰۹). اما ساحت‌ها و مراتب هر "سنت" متعددند، لیکن در وهله نخست می‌توان آن‌ها را به دو ساحت بنیادین ظاهر و باطن ارجاع داد: ساحت اول (ظاهر) به آن جنبه از پیام نازل از عالم بالا می‌پردازد که بر کل زندگی یک انسان سنتی حاکم است. ساحت دوم (باطن) به نیازهای معنوی و فکری کسانی می‌پردازد که "خدا" یا "حقیقه الحقایق" را در این دنیا جست‌وجو می‌کنند. در اسلام این دو ساحت به‌عنوان ساحت شریعت و ساحت طریقت شناخته شده‌اند (همان‌جا). "سنت" هم از جنبه ظاهری و هم از نظر باطنی مستلزم "راست‌اندیشی" است. در واقع، راست‌اندیشی از "سنت" جدایی‌ناپذیر است و راست‌اندیشی در کلی‌ترین معنایش چیزی جز حقیقت فی‌نفسه نیست. از دست رفتن مفهوم "سنت" و ماهیت چند ساحتی دین در جهان متجدد، معنای راست‌اندیشی را نیز محدود کرده است، به گونه‌ای که امر باطنی و امر عرفانی اغلب هم‌چون اموری غیر راست‌اندیشانه به باد انتقاد گرفته می‌شوند. راست‌اندیشی صرفاً هم‌رنگی با جماعت انگاشته شده و معنایی غالباً موهن حتی در میان علاقه‌مندان به تعقل^{۱۰} پیدا کرده است. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، محدود شدن معنای اصطلاح راست‌اندیشی، در واقع با از دست رفتن معنای اولیه تعقل و تحویل آن به راسیونالیسم^{۱۱} بی‌ارتباط نبوده است و گرنه تعقل در معنای اصیل خود نمی‌تواند جدای از راست‌اندیشی باشد^(۸). خلاصه اینکه، "سنت" با وحی و دین، با امر قدسی، با مفهوم راست‌اندیشی، با مرجعیت، با استمرار و انتظام در انتقال حقیقت، با امر ظاهری و امر باطنی و هم‌چنین با حیات

- 9. Modernism
- 10. intellectuality
- 11. Rationalism

معنوی، و بالاخره با علم و هنر، پیوندی ناگسستنی دارد(نصر)، معرفت و معنویت، ص ۱۳۶). لیکن امروز "سنت‌گرایی" و پای‌بندی به سنت در غرب وجود ندارد و متأسفانه در شرق نیز دچار انحرافات شده است، به‌طوری که دیگر هرگز "سنت‌گرایی" به معنی روح واقعی سنن معنوی نیست. اما انحراف و بیگانگی در شرق هنوز به‌حد غرب نرسیده است و در وضع موجود عالم، اگر کنه ذات و روح واقعی مبتنی بر سنن معنوی و آنچه را متضمن است وجود داشته باشد، تنها در مشرق زمین مظاهر و نمایندگان اصیل و راستین آن وجود دارند. بنابراین، برای احیای "سنت" از دست رفته و تجدید حیات حقیقی و معنوی آن، باید به روح "سنت"های زنده و موجود (از جمله اسلام و هندو) که تنها در جهان شرق هنوز به تمام معنی زنده یافت می‌شوند، مراجعه کرد.



خط و گچ بری در مراکش

هنر چیست؟

هنر نوعی از آفرینش و سازندگی است که با زیبایی توأم باشد و غایت آن زیبایی و بیان زیبایی است. زیبایی در نظام سستی یک صفت الهی است(اعوانی، ص ۳۱۸)؛ (إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ) (حدیث نبوی از پیامبر اکرم (ص). خداوند انسان را به بهترین و زیباترین صورت(اعوانی، ص ۳۴۸) (صَوْرَتُكُمْ فَأَحْسَنَ صَوْرَتِكُمْ) (سوره مؤمن، آیه ۶۴) یعنی به‌صورت خود آفرید و (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (سوره حجر، آیه ۲۹) روح خود را در او دمید. بنابراین، خداوند که کمال زیبایی است اولین هنرمند نیز هست (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ: یعنی او خدایی است که آفریننده و پیکرتراش و نقش آفرین است (سوره حجر، آیه ۲۴). انسان که دارای نفخه روح الهی است، و خود مظهر زیبایی خداوند است، سعی می‌کند تا معانی را در بهترین صورتی که برای او امکان دارد، در خارج خلق کند. پس هنر قبل از اینکه اثری انسانی باشد، صنع الهی است و مظهر زیبایی، آفرینندگی و خلاقیت است(اعوانی، ص ۳۲۸).

افلاطون هنر را چنین تعریف می‌کند: "هنر شریف‌ترین جزء نفس را متوجه اشرف موجودات می‌کند" (افلاطون، ص ۴۳۰). یعنی هنر با شرافت، عزت و جلال همراه است. شرف و جلال و جمال از اسماء خداوندند و مظاهر گوناگون دارند. جلال حق در جمال وی نهفته و جمال وی در جلال او مستور است. هنری که مظهر جمال الهی است به نوبه خود واجد جلال حق نیز هست و هنری که مظهر جلال خداست به نوبه خویش دارای جمال الهی هم خواهد بود(جوادی آملی، ص ۲۱). بنابراین، هنر از آنجا که زیباست با جلال هم همراه است و هنری که با شکوه و زیباست، مظهر حق است.

آیت‌الله نجومی درباره هنر چنین می‌گوید:

"هنر در خمیره و فطرت آدمی نهاده شده و از جمال بی‌انتهای حضرت حق مدد می‌گیرد. جان آدمی از بیکران فیوضات حضرتش لبریز و سرچشمه این ضمیر بهشتی آن جنة‌الکمال و روضة‌الجمال است، و ره‌آورد این مینوی ضمیر انسانی، هنر است

که روزنه‌ای به آن باغ و راهی به آن دریا است" (نجومی، ص ۱۱۰).

به معنای دیگر، هنر صورت‌های متکثر و مثالی از آن وجه اعلی و عروجی اشیاست (رک. ندیمی، ص ۲۹) و انسان هنرمند به قدر کفایت خود نمایانگر آن ذوق‌ها و کمالات و جمالات است. به عبارت دیگر، هدف هنر زیبایی شکل است که از فطرت انسان یعنی از جان و درون انسان مایه می‌گیرد. از آنجا که هدف تفکر نیز زیبایی ماورای شکل است (رک. بورکهارت، هنر اسلامی، ص ۲۰۵)، زیبایی در معیت تفکر و اندیشه، انسان را متوجه ماورا یا پروردگار عالم می‌کند. و این بدین معنی است که هنر یک امر انتزاعی نیست، بلکه حقیقتی عینی و مبتنی بر فهم حقایق و توأم با زیبایی است (رک. اعوانی، ص ۳۲۳). از طرفی مبین این امر است که هنر ساری است و مانند شعله‌ای از فکری به فکری دیگر سرایت می‌کند و همیشه مملو از معنی و ایجادکننده وحدت است (رک. رید، ص ۱۶). به عبارت دیگر می‌توان گفت که هنر با ابداع همراه است و ابداع در هنر از لحاظ خاصیت حیاتی از طبیعت تقلید می‌کند. در نتیجه کار هنری‌ای که بر این خاصیت ابداع می‌شود، مانند شاهکارهای طبیعت دارای زیبایی درخشان و جذابیت باطنی می‌گردد. لیکن این امر مستلزم علاقه وافر است که قادر به ایجاد الهام باشد و بتواند کوشش دائمی به طرف حقیقت را پایدار نگه‌دارد و ملزوم بلند همتی و دقتی است که در حقیقت هر تکوینی را چنین ایجابی می‌باید. با این تعبیر، آیا مبنای تکوین هنری مانند هر تکوین دیگری بر پایه عشق استوار نیست؟ (ماتیس، ص ۱۰)

زیبایی

از دیدگاه "سنت" زیبایی متضمن الهی بودن هنر است، زیرا زیبایی صفت و مظهر الهی است. اصولاً لازمه واقعیت و حقیقت وجود، زیبایی است، زیرا خداوند زیباست و همه چیز را زیبا آفریده است (اعوانی، ص ۳۱۸). به عبارت دیگر جوهر هنر زیبایی است (رک. بورکهارت، هنر اسلامی،

ص ۱۶). زیبایی‌ای که متعلق به خداست و بلکه تجلی خدا در صورت‌های هنری است. به زعم "ملای رومی" زیبایی مجلای مستقیم و بی‌واسطه پروردگار در این دنیای کون و فساد و آنی‌ترین وسیله برای بیدار کردن انسان و آگاهانیدن او نسبت به عالم معناست. به قول نصر، دلیل وجود خداوند را می‌توان از دید "ملای رومی" در این عبارت موجز خلاصه کرد که: «زیبایی هست، پس خدا هست» (نصر، هنر و معنویت اسلامی، ص ۱۲۸).

بنابراین، از دیدگاه "سنت"، هنرمند دست خداوند است و در این صورت آثار هنری بشر(ستی) جز تقلیدی از صنع الهی نیست، به طوری که الیاده تقلید را یکی از ارکان اصلی زیبایی‌شناسی جهان سستی به حساب می‌آورد (رک. الیاده، اسطوره بازگشت جاودانه، ص ۴۷). و با این تعبیر بورکهارت هنر را چنین تعریف می‌کند: "هنر عبارت است از درآوردن ماده‌ای بی‌شکل به شیئی، مانند سرمشقی کامل (رک. بورکهارت، هنر اسلامی، ص ۲۰۴)". درواقع انسان(ستی)، با شکل دادن به ماده بی‌شکل مطابق سرمشقی ازلی، تلاش دارد تا با تفکر و اشراق خود را به حقایق وجود الهی نزدیک کند، زیرا به اعتقاد الیاده انسان کاری جز تکرار الی غیرالهیة یک عمل نوعی ازلی^{۱۲} انجام نمی‌دهد (رک. الیاده، چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۱۴۴)، یعنی تمامی کارهای آدمی تقلید از کار الهی است. همان چیزهایی که خداوند به او آموخته (الذی عَلمَ بالقَلم، عَلمَ الانسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ (سوره علق، آیه های ۵۴ و ۵۵)). کومارا سوآمی نیز تقلید را بارزش می‌انگارد، زیرا آن را اساساً "اصل" می‌داند که آن "اصل" همان "پیشطرح الهی" است (رک. ذکرگو، ص ۷۰). در این صورت تقلید از منظر "سنت" نوعی کشف و شهود است که هنر را به اصل متصل می‌کند و به آن هویت می‌بخشد (رک. بورکهارت، هنر مقدس، ص ۱۱). بنابراین، نقشی که از پیشطرح الهی مایه گرفته، زیباست و هنر به میزانی که زیباست، گواه و دلیلی بر وجود خداوند (رک. همان، ص ۱۳۷) و از این رو متعلق به نظام سرمدی است (رک. نصر، نیاز به علم مقدس، ص ۷۹). از طرفی لازمه

زیبایی سرور و یک نوع ابتهاج نفس است، زیرا خداوند عین سرور و بهجت است (رک. اعوانی، ص ۳۲۳). اشتیاق بنی آدم به زیبایی نیز در واقع شوق او به بهشت است که در ذات طبیعت نهفته است^(۹) و انسان آن را در ژرفای وجود خویش با خود دارد. زیبایی یادآور آن حق معنوی است که انسان از آن نشأت گرفته است و در واقع به انسان در بازگشت به آن حق همیشه حاضر یاری می دهد. از آنجا که زیبایی شکوه حقیقت است، بیان حقیقت به هر زبانی که باشد، زیباست؛ چه شعر باشد، چه نقاشی، چه خط، چه معماری. همچون که خلقت بی نهایت زیباست. بنابراین کارکرد زمینی زیبایی، هدایت انسان به سوی سرچشمه زیبایی یعنی به قلمرو اصیل هستی است. همچنین زیبایی سایه های تردید و تزلزل را از ذهن آدمی محو می سازد و وسیله ای برای دستیابی به شناخت است. البته زیبایی هم اخلاقی است و هم عقلی، به این دلیل آدمی باید از جمال اخلاقی برخوردار باشد تا به سرشت قدسی قوه عاقله دست یابد و از آن در درک و خلق زیبایی واقعی بهره بگیرد (رک. نصر، معرفت و معنویت، ص ۲۰۴ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۵۰). بدین جهت وضع هنر، که جدایی ناپذیر از زیبایی است، به وضع، مقام و ساحت هنرمند بستگی دارد و حالات نفسانی هنرمند در خلق اثر هنری دخیل است (اعوانی، ص ۳۴۷).



درخت استیلزه شده در گچ بری مدرسه بوآینان

هنر سنتی
هنر از دیدگاه سنتی عبارت است از ساخت و پرداخت اشیا بر وفق طبیعتشان، که خود حاوی زیبایی بالقوه است. بر این اساس، وظیفه هنرمند مسلمان فقط این است که زیبایی را که جوهر هنر است، بر آفتاب اندازد و شرافت ماده را که از ذات حق بهره می گیرد، عیان سازد (بورکهارت، هنر مقدس، ص ۱۳۴). بر خلاف هنر جدید که مجلای طاووس^(۱۰) است. هنر سنتی بر وفق بینش روحانی از جهان، روشنی بخش لفافه های وجود است، لذا هرگز از زیبایی عاری نیست. در جهان سنتی، همیشه حقیقت با هاله ای از زیبایی که مبین

حضور و درخشش جلوه حق است، بر مرتبه بشری فرود می آید؛ همچون وحی که لاجرم زیباست. خواه به صورت قرآن عربی باشد یا تورات عبری یا وداهای سانسکریت یا به صورت مسیح یا بودا (نصر، معرفت و معنویت، ص ۴۵۱). "سنت" واجد قوه سری است که با نقل و انتقال الگوهای مقدس، اعتبار روحانی صورت ها را تضمین می کند. این قوه آفریننده سبک و شیوه هنر و تمدن سنتی است (بورکهارت، هنر مقدس، ص ۸). یک اثر هنر سنتی، شاهد و گواهی بر جمال خداوند و نمونه ای است از آنچه انسان باید همان

باشد، به همان صورتی که به دست خداوند خلق شده است، یعنی یک اثر هنری کامل، یک سرچشمه معرفت و یک مجرای انتقال رحمت برای عالمی که او به عنوان همان موجود اصلی و محوری‌ای که در فطرت و تقدیرش قرار دارد، در آن به سر می‌برد. انسان برای اینکه خودش یک اثر هنری باشد، باید به انسان خلیفه‌الله تبدیل شود. علاوه بر این، هنر سنتی بر علمی استوار است که ماهیتی قدسی دارد و محملی برای انتقال معرفتی با سرشت قدسی است (نصر، معرفت و معنویت، ص ۴۵۲ و ۴۲۳). بنابراین، خاستگاه هنر سنتی یک خاستگاه صرفاً بشری نیست. به علاوه، این هنر همراه با رمز است و با رمزپردازی ذاتی موضوع مورد اهتمام خود تطبیق می‌کند؛ معنایی که در حجاب صورت هنری پیام می‌رساند و خود را به گونه رمز جلوه‌گر می‌سازد. یعنی اینکه، هنر رمزی به طبیعت ذاتی اشیا وقوف دارد و با قوانین حاکم بر عالم هستی و سلسله مراتب وجود، هماهنگ و منطبق است، زیرا رمز در معنای اصیل خود اشارتی حقیقی، وجودی و تکوینی است (رک. ندیمی، ص ۲۷ و ۲۸).

به عبارت دیگر، هنر سنتی نه بر امر موهوم بلکه بر امر واقعی استوار است. هر کس که مفاد و معنای هنر سنتی را دریافته باشد، می‌داند که منشأ صوری این هنر، یک منشأ فوق فردی و همان عالم ثابت ذوات یا مُثُل یا عالم ملکوت است که سرچشمه افکار و معارف سنتی نیز هست. به همین دلیل است که با از کف رفتن معرفت قدسی یا عرفان، با تخریب هنر سنتی نیز مواجه هستیم. اگر غیر از این باشد، چگونه یک مجسمه هندی اصل حیات را منتقل می‌کند؟ یا چگونه می‌توان با نظر به یک شمایل یا تندیس حضرت مسیح، خود را در سرمدیت بیابیم؟ و چگونه ممکن است که انسان در حیاط مسجد جامع اصفهان^(۱۱) یا در شبستان کلیسای نوتردام یا در معبد انکور وات^{۱۳} بایستد و خود را در مرکز عالم بیابد؟ لازمه خلق و درک چنین هنری، مراقبه و تهذیب نفس و تأمل باطنی است، و فقط از این طریق است که هنرمند به بصیرت (فرشته‌خویی) دست می‌یابد و تمسک به عقل کل (مثل) است که ذهن هنرمند را نورانی می‌کند، و

ذهن منور هنرمند صورتی رمزی بر ماده می‌افکند. بدین ترتیب، هنرمند عمل طبیعت را سرمشق خویش قرار می‌دهد، نه صُور ظاهری آن را (نصر، معرفت و معنویت، ص ۴۲۵ و ۴۳۹-۴۳۷). به عبارت دیگر، غرض هنرمند این است که صورتی را که در عالم مثال مشاهده کرده است، به نحوی در عالم خارج ایجاد کند^(۱۲). چنانکه از نظر افلاطون کار هنرمند نمی‌تواند حقیقی باشد، مگر آنکه قبلاً صورت مثالی یا به تعبیر دیگر مثال اشیاء را در عالم معقول (مثال) مشاهده کرده باشد. هم‌چنین از نظر افلاطون، فیلسوف و حکیم و هنرمند حقیقتی واحد را حکایت می‌کنند و هدف هر سه رسیدن به آن صورت نوعیه (ایدوس)^(۱۳) یا مثال شیء است، با این تفاوت که حکیم در پی شناختن حقایق است و هنرمند در صدد ایجاد صورت و رمزی از آن در خارج (اعوانی، ص ۳۵۷). لوگوس یا عقل کل یا عقل الهی که منبع عقل بشر است، هم نظم است و هم راز و، به یک معنا، جمال خداوند است. به همین دلیل است که زیبایی (جمال) قوه عاقله بشر را ارضا می‌کند و برای آن مایه یقین و حافظ آن در برابر شک است. و به همین دلیل است که هنر سنتی آمیزه‌ای از زیبایی، فایده، و به عمیق‌ترین معنای کلمه کارکردی است. هنر سنتی به جمالی اهتمام می‌ورزد که مطلق است و عین واقعیت. هنر سنتی با ساحت باطنی حق به معنای دقیق کلمه مرتبط است و از مجرای این هنر است که یک معرفت دارای سرشت قدسی جلوه‌گر می‌شود و در مقام ظاهر به کسوت محسوسات در می‌آید (نصر، معرفت و معنویت، ص ۴۴۵ و ۴۴۶). البته باز باید تأکید کنیم که درک این معنا تنها از انسان سنتی بر می‌آید و انسان متجدد یعنی انسان متکی به اصالت ذهن و خلاقیت فردی از درک آن ناتوان است. چنان‌که مولوی می‌فرماید:

نی مشتری بی نوا بل نور الله اشتری

گر یوسفی باشد ترا زین پیرهن بویی بری

(مولوی، ص ۹۶۵)

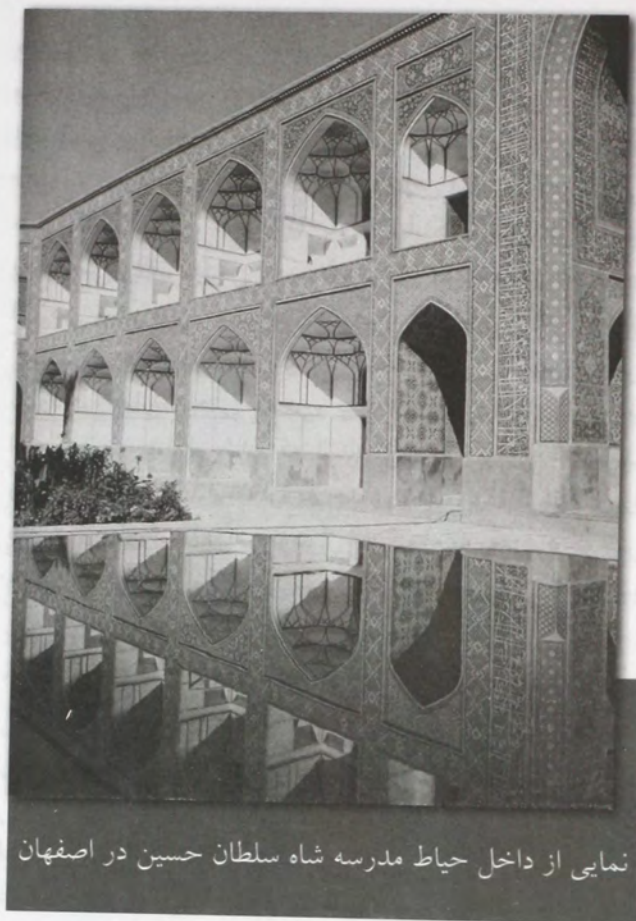
هنر قدسی

مقدس چیزی است که امر الهی در آن حاضر باشد. در نتیجه

هنر مقدس هم هنری است که در آن حضور و قرب حق باشد و هم دیدن آن انسان را به یاد خدا بیاندازد. هنر قدسی انسان را از کثرت متوجه وحدت می‌کند و او را از غفلت و سیان برحذر می‌دارد و به بارگاه قرب الهی رهنمون می‌سازد (رک. اعوانی، ص ۳۱۸ و ۳۱۹). از آن جا که هنر سنتی نیز با امر الهی همراه است، هنر قدسی در بطن هنر سنتی نهفته است و همانند دین، هم حقیقت است و هم حضور (نصر، نیاز به علم مقدس، ص ۷۵ و ۷۶). بنا بر تعبیر بورکهارت هنر مقدس دارای دو هدف است: یکی آنکه بر زیبایی تشریفات بیافزاید و دیگر آنکه آن را پاسداری کند. نخستین هدف از این دو، بنا بر رهنمود پیامبر (ص) به یارانش که فرمود قرآن را با لحنی خوش و آهنگین و موزون بخوانند، جنبه شرعی یافته است. بدین‌گونه تلاوت قرآن مجید دارای نظم موسیقایی می‌شود و بی‌گمان این امر استوارترین پیوند میان آداب مذهبی و هنر در اسلام است (بورکهارت، هنر/اسلامی، ص ۹۵).

هنر قدسی اسلامی با ادغام خوشنویسی و اشکال گیاهی استیلزه شده، دو نماد کلمه و درخت^(۱۴) را با هم درآمیخت. در بسیاری از مساجد و دیگر ابنیه جهان اسلام، این درهم‌پیچیدگی و وابستگی متقابل میان خوشنویسی و نقش‌های اسلیمی مشهود است. غور و بررسی در این نقش‌ها، تناظر موجود میان قرآن و جهان طبیعت و به عبارت دیگر تناظر میان کلام خدا و جهان مادی را، برای انسان مسلمان سنتی تداعی می‌کند (نصر، هنر و معنویت، ص ۳۲).

”سنت“ از طریق هنر قدسی خود فضایی را پدید می‌آورد و شکل می‌دهد که در جای‌جای آن، حقایق آن ”سنت“ جلوه‌گر است، و در چنین فضایی آدمیان در عالمی سرشار از معنا و در موافقت با واقعیت ”سنت“ مورد نظر، تنفس و زندگی می‌کنند. به معنای دیگر، ”سنت“ پیش از شرح و بسط نظام‌های الهیاتی و فلسفی خود، هنر قدسی‌اش را پدید می‌آورد. این امر در همه ادیان الهی و غیر الهی از جمله مسیحیت، آیین بودا و اسلام مشهود است. به طور مثال، نخستین مساجد اسلامی قبل از مکاتب فلسفی و کلامی‌اش



نمایی از داخل حیاط مدرسه شاه سلطان حسین در اصفهان

ساخته شدند (نصر، معرفت و معنویت، ص ۴۲۶). هنر مقدس از بطن وحی برخاسته است و تابع قوانین ظهور است. یکی از قوانین ظهور این است که حق ظاهر است و در عین حال منزّه از ظهور است؛ یعنی حق هم در آثار خود هست و هم نیست. این اصول در واقعیت هنر انسانی نیز نمودار است. انسان به اعتبار اینکه خلیفه خداست، صورت الهی دارد و همان صفاتی را که خداوند در خلقت به کار گرفته است، در آفرینش هنر به کار می‌گیرد (رک. اعوانی، ص ۳۲۱ و ۳۲۶).

هنر قدسی رمز است، و از هر گونه دستاورد دیگری مستغنی است، اشاره و کنایه است و ریشه و اصل آن آسمانی و الگوهایش بازتاب واقعیات ماوراء عالم صوّر

هستند (بورکهارت، هنر مقدس، ص ۹). نکته دیگر اینکه برخلاف مدرنیسم که هنر را یک امر ذهنی^{۱۴} و اعتباری و احساسی و شخصی (ذکرگو، ص ۶۴) می‌داند، هنر قدسی، نه ذهنی و نه عاطفی و نه یک امر اعتباری است بلکه واقعیتی عینی دارد (اعوانی، ص ۳۲۱). بالاخره اینکه تقسیم کردن هنر به مقدس و غیرمقدس از دستاوردهای دنیای مدرن است، و الا در تمدن‌های سنتی (به‌خصوص در شرق) که غیر از "سنت" چیز دیگری نبوده است، چنین تقسیمی معنی ندارد (بورکهارت، هنر مقدس، ص ۵۹). این معنی بیشتر بعد از رنسانس پدیدار شد، که انسان الهی را تبدیل به انسان زمینی و انسان خلیفه‌الله را به خدای زمین بدل کرد و او را بی‌نیاز از ماوراء قلمداد نمود. از این دوره به بعد بود که هنر دینی دیگر هنر قدسی نبود (نصر، معرفت و معنویت، ص ۴۲۴).

اما باید در اسلام بین هنر قدسی و هنر سنتی تمایز قائل شد. هنر قدسی اسلامی با اعمال اصلی مذهبی و شیوه

زندگی روحانی رابطه مستقیم دارد و هنرهایی چون خوشنویسی، معماری مساجد و تلاوت قرآن را در برمی‌گیرد. ولی هنر سنتی اسلامی، شامل انواع هنرهای بصری و شنیداری، از منظره‌نگاری گرفته تا شاعری، گرچه سنتی‌اند، لیکن اصول دین و معنویت اسلامی نیز به شیوه‌ای غیرمستقیم تر از هنر قدسی، در آن متجلی است. به تعبیری در اسلام هنر قدسی قلب هنر سنتی است، و به شیوه‌ای مستقیم، اصول و معیارهایی را باز می‌تابد که به شیوه‌ای غیرمستقیم‌تر در همه عرصه‌های هنر سنتی تجلی یافته است (نصر، معرفت و معنویت، ص ۲۰). هنر قدسی اسلام، همچون تمامی هنرهای حقیقتاً قدسی، تنزیل حقیقت آسمانی بر زمین است. این هنر تبلور روح و شکل دین اسلام است که به کسوت کمالی درآمده که به این جهان زوال و مرگ تعلق ندارد. هنر قدسی اسلامی پژواکی از «آخرت» در زهدان هستی ناپایداری است که انسان‌ها در آن می‌زیند (نصر، هنر و معنویت / اسلامی، ص ۱۸۷).



شیستان مسجد در مراکش

معماری

ویژگی معماری سستی این است که پیوسته با روح سنت سازگاری داشته باشد و این سازگاری دست کم در مظاهر اصلی آن مانند معماری مکان‌های مقدس نمودار است. همان‌طور که گفته شد هنر سستی و به تبع آن معماری سستی به زیبایی اهتمام دارد، زیرا از میان همه صفات الهی که در این جهان متجلی شده، بیش از همه یادآور هستی مطلق است (نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۶). هنر و زیبایی در تمامی مظاهر زندگی یک انسان سستی (یک مسلمان یا یک هندو یا یک بودایی) تجلی دارد. از خانه امن و آسایش تا معبد یا مسجد راز و نماز، از بازار کسب و کار تا مزرعه کشت و کار، به‌طوری که شمول هنر از فلسفه و عرفان در زندگی سستی بیشتر است (رک. اعوانی، ص ۳۴۲). معماری سستی برای اهل تفکر پشتوانه فوق‌العاده ارزشمند حیات معنوی و فرصتی گران‌بها برای یادآوری حقایق الهی است (نصر، هنر و معنویت / اسلامی، ص ۱۹۰). معماری سستی نتیجه تجلی وحدت در ساحت کثرت است و توازن و هماهنگی ناشی از آن، جلوه‌ای رهایی بخش دارد که انسان را از بند کثرت رها می‌سازد و به او امکان می‌دهد تا وجد و نشاط بی‌حد و حصر تقرب به خدای یگانه را تجربه کند (همان، ص ۱۹۴).

به‌طورمثال، مضمون اساسی اسلام همانا وحدتی است که همواره در همه سطوح هنر آن موجود است و کار هنرمند تنها شناختن و نمایان ساختن آن است (بورکهارت، هنر اسلامی، ص ۸۷).

اگر کسی که ناگزیر شده به پرسش اینکه^۳ اسلام چیست^۴ پاسخ گوید، به یکی از شاهکارهای هنر اسلامی مانند مسجد قرطبه [در اسپانیا] یا مسجد ابن طولون در قاهره یا یکی از مدرسه‌های سمرقند یا تاج محل اشاره کند، این پاسخ خود معتبر است، زیرا هنر اسلامی خود همان مفهومی است که از نامش بر می‌آید، بی هیچ ابهامی^۵.

(تیتوس بورکهارت، هنر اسلامی، ص ۱۶)

نصر نیز با همین مضمون یاد آور می‌شود:

اگر سؤال شود که اسلام چیست، در پاسخ می‌توان به محراب مسجد قرطبه در اسپانیا، صحن مسجد سلطان حسن در قاهره یا گنبد مسجد شاه [امام] در اصفهان اشاره کرد، البته مشروط بر اینکه پرسش کننده قادر باشد پیام نهفته در این بناها را دریابد^۶ (نصر، هنر و معنویت / اسلامی، ص ۸۷).

برای معمار مسلمان اینکه خداوند یکتا چگونه از مرتبه ذات احدی، در مراتب اسماء و صفات در عالم بروز و ظهور کرده، رازی است که از نردبان آن به حقیقت وجود عروج می‌کند (رک. ندیمی، ص ۲۸، اعوانی، ص ۳۴۱). بنابراین، در معماری اسلامی وحدت هرگز پیامد پیوستگی عوامل تشکیل‌دهنده نیست، بلکه ذاتی است و همه شکل‌های فرعی از آن حاصل می‌شود (بورکهارت، هنر اسلامی، ص ۸۶). برای هنرمند مسلمان نحوه ظهور وحدت در کثرت و رجوع کثرت به وحدت که معنای توحید است، مهم‌ترین رمز و راز است (اعوانی، ص ۳۴۰). معماری اسلامی هدف و وظیفه خود را در مقام حامی و پشتیبان وحی قرآنی برای دستیابی به غایتی که اسلام به واسطه آن الهام شده است، یعنی تحقق اصل توحید (لا اله الا الله) دنبال می‌کند. یعنی غایت تجلی خدای یگانه از خلال زیبایی مسحور کننده شکل‌ها، رنگ‌ها و اصوات، که به مثابه جلوه‌های خدا، ظاهراً صوری محدود هستند، اما از درون به لایتنهای گشوده می‌شوند و محملی برای دستیابی به حقیقتی هستند که هم جلال است و هم جمال (نصر، هنر و معنویت / اسلامی، ص ۱۹۴). روح و ذهن هنرمند و معمار مسلمان سستی در وهله اول از گرایش‌های مبتنی بر آیات قرآن و سپس از امثال، اشعار، تخیلات، نقش‌ها و اشکال بصری که عمیق‌ترین وجه ارزش‌ها و آداب اسلامی را منعکس می‌سازند، ترکیب یافته است، و این به میزانی که اسلام سستی زنده است، هم‌چنان تداوم خواهد داشت (همان، ص ۱۹۱).

اسلام به فرمان الهی طبیعت را عبادتگاه مسلمانان قرار داده است، بدین واسطه معمار مسلمان سستی طبیعت مخلوق پروردگار را در چهارچوب محیط مصنوع تبدیل به معماری قدسی می‌کند. معماری قدسی اسلامی از این طریق وحدت،



گنبد مسجد امام اصفهان

درهم‌تندگی، هماهنگی و آرامش طبیعت را در معماری و حتی در حیطه شهرهای بزرگ و کوچک سریان می‌دهد. به عبارت دیگر، این کیفیات به واسطه معماری قدسی در کل محیط شهری تسری پیدا می‌کند (همان، ص ۴۲). در این صورت ریشه معماری قدسی اسلامی را باید در تطهیر و تقدیس دوباره طبیعت توسط معمار مسلمان سنتی یافت که بر پیوند درونی خویش با پروردگار یکتا و خلقت او آگاهی دارد. همچنین ریشه معماری اسلامی را می‌توان در روابط میان معماری و عالم هستی از دیدگاه اسلام با قوانین و اصولش در زمینه کیهان‌شناسی یافت، که با عظمت خاصی در قرآن تشریح شده و در سراسر تاریخ اسلام توسط حکما تبیین گردیده است (همان، ص ۴۴).

بنابراین معماری قدسی تجلی‌بخش حقیقت خلقت خداوند از خلال علمی است که ساختار معماری و خلقت هر دو بر آن پایه استوار شده است. معماری قدسی بر فیض و برکت صدور یافته از کلام وحی متکی است که تناظر و تطابق میان معماری قدسی و طبیعت را ممکن ساخته است. چنانکه رابطه میان معماری اسلامی و طبیعت بکر را باید در حقیقت معنوی پیامبر اکرم (ص) یافت که در مقام انسان کامل مناسکی را به زمین آورد که زمین را پاک و مقدس ساخت و حقیقت روحانی آن جوهر و حالت ازلی را که در درون انسان و طبیعت نهفته است، به ظهور عینی رسانید (همان، ص ۴۶).

معماری سنتی (به ویژه معماری اسلامی) در خلق محیط زندگی انسان سادگی را به کمک می‌گیرد و از قیام‌های عصیانگر علیه نظام خلقت، که ویژگی بارز انسان پرمته‌ای^(۱۵) و خلاقیت‌های هنری اوست، اجتناب می‌کند. همین‌طور شهر سنتی (اسلامی) به پیروی از نظام طبیعت به تأنی سر از خاک برمی‌آورد، از منابع طبیعت استفاده‌ای بهینه می‌کند و وقتی خالی از سکنه شد، بار دیگر به آرامی به آغوش خاک باز می‌گردد (نصر، هنر و معنویت / اسلامی، ص ۵۷).

معماران سنتی مسلمان از علم و مهارت خیره‌کننده‌ای برخوردار بودند. آنان چه با سنگ، چه با آجر یا گل یا چوب

کار می‌کردند، در هر ناحیه‌ای از جهان و در هر شرایط زیست - بومی و اقتصادی که بودند، توانسته‌اند شاهکارهایی خلق کنند که در دنیا بی‌نظیر است^(۱۶). زیرا معماران سنتی از روحانیت و معنویت سرشار بودند و بر آن آگاهی داشتند و این امر به آن‌ها (به ویژه معماران مسلمان) امکان می‌داد تا چه با گل در "مالی"، چه با چوب در "مالزی"، چه با آجر در "ایران"، و چه با سنگ در "هندوستان" ساختمان‌هایی اسلامی بسازند که کسی در هویت اصیل آن‌ها نتواند شک کند (رک. هنر و معنویت / اسلامی، ص ۵۶).

این خلاقیت در معماری سستی بدین جهت پدید می‌آید که معماران مسلمان سستی - برخلاف بسیاری از معماران جدید که حس آگاهی مستقیم نسبت به سرشت مصالح را از کف داده‌اند - تجربه‌ای مستقیم از واقعیت مصالح مورد استفاده خویش داشتند و دارای معرفتی شهودی و در عین حال تجربی نسبت به اشیاء بودند. این آگاهی جنبه‌های زیادی از واقعیت مصالح مورد استفاده را در برمی‌گرفت که از دید فیزیک کلاسیک و جدید، به رغم این ادعا که بر تجربه‌گرایی استوارند، پنهان مانده است.

حس واقعی معمار مسلمان سستی نسبت به سرشت ذاتی هر شیء و وفاداری به آن - که البته از تقدس یافتن دوباره نظم جهانی به مدد الهام قرآنی جدایی‌ناپذیر است - در تعادل زیست بومی ساختمان‌های سستی و کل فضای شهرهای سستی نیز متجلی است. بدین جهت معماری سستی نه فقط موضعی متضاد و مخالف طبیعت و ریتم‌های آن ندارد، بلکه همواره هماهنگی خود را با محیط حفظ می‌کند. افزون بر این، هماهنگی اکولوژیک (زیست‌بومی) معماری سستی اسلامی صرفاً پیامد تفکر معقولانه زیست بومی و حتی اقتصادی به مفهوم امروزی این کلمات نیست^(۱۷)، بلکه ماحصل سرشت معنویت اسلام سستی است. به طور مثال، آب نمایی با فواره‌ای کوچک در حیاط سستی مسجد یا خانه، که هم هوا را خنک می‌کند و هم تصویری چشم‌نواز به‌بارمی‌آورد، در نظر فرد مسلمان سستی فقط ویژگی «کاربردی» یا جنبه اقتصادی آن مهم نیست، بلکه شکوهی مذهبی دارد. حسن فتحی معمار مصری درباره حیاط خانه چنین می‌گوید:

«حیاط با حوض، باغچه و آسمانش نماد دنیای کوچکی از جهان بزرگ است. چهار باغچه حیاط، نماد چهار عنصر اصلی است و حوض میانی با آب جاری در آبراهه ورودی و خروجی آن، از جهان گذرا و در حال حرکت حکایت دارد» (فتحی، ص ۹).

با همین قیاس، خاصیت خنک‌کنندگی بادگیر در گرمای طاقت‌فرسای تابستان در خانه‌های سستی در کاشان یا یزد،

نزد مسلمان سستی علاوه بر تجربه‌ای حسی، از نظر معنوی نیز اهمیت دارد. چرا؟ برای اینکه، این کیفیات و این درهم‌آمیختگی با نیروهای طبیعی صرفاً برای آن بوده است که مسلمانان را نسبت به تجلی دیگر خداوند، یعنی طبیعت، هشیار گردانند. طبیعتی که حقیقتاً «مسلمان» یعنی تسلیم اراده الهی است و از سرشت خاص خود و قوانینی که همه ساحت‌های نظام طبیعی برای اطاعت از آن‌ها خلق شده‌اند، پیروی می‌کند (رک. نصر، هنر و معنویت/اسلامی، ص ۵۷ و ۵۸).

تمام عوامل مشروح در بالا، از ویژگی وحدت‌گرایی مذهب اسلام گرفته تا جنبه کیهانی این مذهب و سرشت قرآن در مقام «کلمه‌الله» که خطاب به فطرت انسان نازل شده است، از تقدس یافتن زمین توسط پیامبر اکرم از طریق نهادینه کردن مناسک نماز گرفته تا علم باطنی هندسه و تناسبات مربوط به معماری و بسیاری عوامل دیگر، خلق معماری قدسی اسلامی را که یکی از اصلی‌ترین هنرهای اسلامی است، ممکن ساخته است (نصر، هنر و معنویت/اسلامی، ص ۵۹).

بنابراین، سرچشمه وحدت‌بخش معماری اسلامی را - که چه در صحن وسیع مسجد جامع دهلی باشیم و چه در صحن مسجد جامع اصفهان یا در مسجد قرطبه در اسپانیا، یا مسجد ابن طولون در قاهره، با وجود همه تفاوت‌هایی که در آن‌ها به چشم می‌خورد، خود را در فضای هنری و روحانی مشابهی می‌یابیم - باید در حقایق درونی قرآن، که حقایق اصلی هستی هستند و «برکات نبوی» جست و جو کرد (همان، ص ۱۲). هر جا برکت محمدی (ص) و خاندان نبوت جاری بوده و هست، در آن‌جا باید سرچشمه هنری خلاقانه را یافت که به معماری قدسی اسلام مجال بروز داده است. البته این امر بدون حضور قلب استادان بزرگ هنر و معماری اسلامی نسبت به پروردگار و عشق و تعلق خاطر ویژه آن‌ها نسبت به پیامبر اسلام (ص) و خاندانش میسر نمی‌شد (همان، ص ۱۳).

اگر چه همه بحث مبین این است که معماری سستی به‌طور بی‌واسطه‌ای از روحانیت و خلوت درونی سنت‌های

الهی سرچشمه می‌گیرد، ولی متأسفانه در جهان معاصر همان‌قدر که روحانیت و تفکر سنتی مغفول مانده است، به‌همان اندازه هم این هنر (معماری سنتی) رو به انحطاط و نابودی گذاشته است (همان، ص ۱۴ و ۱۵).

نتیجه‌گیری

مغفول ماندن مفهوم اصلی "سنت" در ذهن جمعی جامعه، به‌خصوص در نزد دانشگاهیان و صاحبان هنر، باعث انحطاط جامعه سنتی و تحریف مفهوم "سنت" شده است. بدین لحاظ احیای مفهوم واقعی "سنت" در دنیای بحران‌زده کنونی و به‌خصوص دنیای از هم گسیخته شرق امری ضروری و بلکه حیاتی به‌نظر می‌رسد.

"سنت" به معنی حقایق یا اصولی است که منشأ الهی دارد

و در طی تاریخ زندگی زمینی بشر همواره با آدمی بوده است. "سنت" معرفتی متعالی است که همچون مبدأ و منشأ خود ازلی و ابدی است و مشتمل بر دین است. اسلام "سنت" را حقیقتی یگانه و آن را مترادف با دین می‌شناسد. "سنت" اسلامی به وحدت اهتمام دارد و آموزه توحید را لب‌الب همه ادیان می‌داند.

"سنت" پیوند وثیقی با فهم امر قدسی دارد. از دیدگاه انسان سنتی همه چیز در این عالم مقدس است، زیرا این دنیا تجلی قداست است و هر تجلی حتی در ابتدایی‌ترین نوع آن مبین تلاقی مینوی و دنیوی است (رک. الیاده، رساله در تاریخ ادیان، ص ۴۷). "سنت" دارای ساحتی ظاهری و ساحتی باطنی و مستلزم "راست اندیشی" است.

درک این حقایق فقط از انسان سنتی به مفهوم واقعی

۱۴۰

صفتی

هشتم
شماره سی



مدرسه خان

ساخته است و انسان متجدد (چه غربی و چه شرقی) از فهم آن عاجز است، زیرا انسان متجدد قلب خود را به روی حقایق متعالی بسته است. اما در شرق هنوز "سنت" های اصیل کاملاً از میان نرفته اند و راه احیای آن ها، تجدید حیات دوباره حقایق اصیل از راه رجوع به "سنت" های الهی است. در دنیای سنتی، "سنت" بر همه ابعاد زندگی احاطه دارد؛ از جمله بر هنر و معماری و "سنت" از راه هنر پیام خود را به انسان می رساند. هنر نوعی سازندگی است که با زیبایی همراه است. هنر مظهر زیبایی، آفرینندگی و خلاقیت است و از فطرت انسان مایه می گیرد.

زیبایی تجلی خداوند و جوهر هنر است. زیبایی تردید را از ذهن آدمی دور می کند و وسیله ای برای دستیابی به شناخت است. آدمی برای برخورداری از زیبایی قوه عاقله باید به جمال اخلاقی و کمال نفس آراسته باشد.

هنر و معماری سنتی همواره زیبا و روشنی بخش مراتب وجود است. با طبیعت ذاتی اشیا و با قوانین حاکم بر هستی هماهنگ و منطبق است. هنر و معماری سنتی هم با شناخت و هم با امر قدسی سر و کار دارد، هم رازآمیز است و هم علمی و هم سرچشمه معرفت قدسی است. به عبارت دیگر، هنر و معماری سنتی از لحاظ خاصیت حیاتی مقلد طبیعت است و از عشق سرچشمه می گیرد.

هنر مقدس هنری است که حضور و قرب خداوند در آن باشد. هنر قدسی انسان را از کثرت به وحدت رهنمون می سازد و او را از غفلت و نسیان نسبت به حق باز می دارد. هنر و معماری قدسی (اسلامی) به ماده شرافتی روحانی می بخشد. هدف آن عیان کردن جوهر هنر یعنی زیبایی است و همواره با روح اسلام که همان توحید است سازگاری دارد. هنر و معماری اسلامی پشتیبان وحی و قرآن است و سرچشمه آن همانا قرآن و "سنت" محمدی (ص) است و از روحانیت و خلوت درون "سنت اسلامی" مایه می گیرد. متأسفانه با اشاعه و رشد تجددگرایی بین مسلمانان، هنر و معماری اسلامی به انحطاط کشیده شده و به طور کلی هنر و معماری در جوامع اسلامی در معرض انحراف قرار گرفته

است.

اما شاید اندکی جای امیدواری باشد اگر بتوانیم باور کنیم که هنوز "سنت" اصیل نزد مردمان جهان شرق و دنیای اسلام زنده باشد، زیرا سیطره مادی گری و تجددگرایی تمامی این جوامع را شدیداً فرا گرفته است و دیدگاه "سنت گرایی" به وسیله "تجدد گرایان" مذهبی که امروزه بسیاری از آن ها در مسند امور هستند، به انحراف کشانده می شود. روح انسان تجدد زده در عمق عالم کثرت ریشه دوانده و توجه این انسان چنان متوجه مخلوقات شده است که نمی تواند روح و ذهن خود را به خالق تمرکز دهد.

لیکن بدون تردید اگر انسان جدید به دنبال ایجاد معنویت در زندگی است، باید هنر و معماری خود را واجد معنی کند و برای ایجاد معنی در هنر، باید به "سنت" های الهی رجوع کند و دوباره آن ها را احیا نماید. یکی از راه های احیای "سنت" فراهم کردن زمینه برای آن است و زمینه فراهم کردن برای "سنت"، همانا پرهیز و مبارزه با "تجدد گرایی" و "مادی گرایی"^{۱۵} است. یعنی فضای زندگی - که همانا فضای معماری و شهرسازی است - باید از آلودگی ها و ناپاکی ها پاک شود. البته این به تنهایی کافی نیست، بلکه لزوم تزکیه نفس و کسب جمال اخلاقی به خصوص در نزد فرهیختگان و به ویژه هنرمندان، معلمان، استادان، مقدم بر جامعه است. و سخن "ملای رومی" ختم کلام است:

بیدار شو هین وقت شد، بیدار شو بیدار شو

بی وصل او از خویشتن، بیزار شو بیزار شو

ویران چو کردت این زمان، سودی نمی دارد فغان

خواهی که معمورت کند، معمار شو معمار شو.



یادداشت‌ها

۱. این مقاله با عنوان "سنت و هنر اسلامی" در اسفند ماه ۱۳۸۰ در همایش "هنر اسلامی" در دانشگاه تربیت مدرس ارائه شده و در مجموعه مقالات این همایش با عنوان "مجموعه مقالات اولین همایش هنر اسلامی"، در انتشارات مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است. لیکن در این مقاله، ضمن ایجاد تغییرات و افزودن مطالبی به مضمون بعضی از مقوله‌ها، مقوله معماری نیز اضافه شده است.

۲. مقصود عقل معاش طلب، محاسبه‌گر و کثرت‌گراست (rational)، نه عقل معاد طلب و وحدت‌گرا (intellect).

۳. "هربرت رید" معتقد است که بالا بردن ارزش قدرت عقلانی و پائین آوردن ارزش نیروی تصور انسان، باعث می‌شود که بدی بدون زحمت پیروز شود. (رید، هربرت، تربیت به‌وسیله هنر، ص ۱۵)

۴. illo = آنجا، در آنجا، tempore = زمان، in illo tempore = در آن روزگاران دور. (ر.ک: الیاده، رساله در تاریخ ادیان، ص ۴۹)

۵. avataras، حلول و تجسد خدایان در قالب انسان یا حیوانات (در دین هندو) که مهم ترین آن‌ها خدای ویشنو در جسم کریشنا و راماست. (نصر، سیدحسین، نیاز به علم مقدس، ص ۷۵)

۶. از منظر سنتی، فقط چیزی که از "اصل" می‌آید می‌تواند اصیل باشد و اصالت داشته باشد، برخلاف دیدگاه ضدسنتی که از آن دیدگاه اصالت هم از حقیقت و هم از حضور قدسی و در نتیجه از همه آنچه دین یا "سنت" را به معنای دقیق کلمه تشکیل می‌دهد، فاصله گرفته است.

۷. امر قدسی (مقدس) تجلی مستقیم وجود در شدن؛ و تجلی بی واسطه ذات برمدی در امر فانی است (ر.ک. نصر، نیاز به علم مقدس، ص ۲۴)

۸. مولوی، جلال‌الدین، در مورد عقل چنین می‌گوید: عقل محاسبه‌گر (rational): عقل دو عقل است، عقل مکسبی که آموزی تو در مکتب صبی

عقل متعالی گرا (intellect): عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه آن در میان جان بود

۹. تمام فلاسفه هم عقیده هستند که هماهنگی طبیعی ملازم هماهنگی زیبایی‌شناسی است. (رید، ص ۱۶)

۱۰. طاووس نماینده ظاهرینانی است که لذا یز بهشتی را فی نفسه و نه در نسبت با خداوند طلب می‌کنند و به قول "عطار" خانه را می‌جویند نه "خداوندخانه" را. (نصر، هنر و معنویت اسلامی، ص ۱۰۲)

۱۱. هنر ایرانی تقریباً در همه عرصه‌ها، نقطه اوج هنر اسلامی به حساب می‌آید. هنر ایرانی در دوره اسلامی، در عین حال که عمیقاً ایرانی و همساز با حساسیت‌های مردم ایران است، به مفهوم سنتی کلمه، اسلامی نیز هست و لذا می‌تواند برای نمایش پیوند عام و جهانی معنویت و هنر اسلامی به بهترین وجهی مؤثر افتد. (نصر، هنر و معنویت اسلامی، ص ۸)

۱۲. عالم مثال اشارتی عقلانی و عالم ماده اشارتی مثالی است. (ر.ک. ندیمی، ص ۳۱)

۱۳. Eidos اسم (یونانی) مشتق از eidon (من دیدم) و مبین چیزی است که پس از رؤیت شدن باقی می‌ماند، خاصه شکل؛ شکل چیزی در اندیشه، تصویر، صورت ذهنی، مثال، ذات (بورکهارت، هنر مقدس، ص ۸)

۱۴. کلمه، نماد قرآن و کلام حق و درخت، نماد طبیعت یعنی جهان هستی است.

۱۵. منظور از انسان پرومته گونه، انسان ضد سنتی عاصی علیه پروردگار است که در طلب ایفای نقش الوهیت بر زمین، بدون تسلیم کردن خویش به "اراده الهی" است. (نصر، هنر و معنویت اسلامی، ص ۶۰)

۱۶. گواه این مدعا معماری اسلامی هند است، که اغلب آن‌ها توسط معماران مسلمان ایرانی و یا سنگ (مصالح بومی آن‌جا) ساخته شده است.

۱۷. انسان متجدد امروز تمام هم خود را به خرج داده است تا بحران اکولوژیک را از علل معنوی آن جدا کند و زندگی با آرامش در کنار طبیعت را به جای زندگی آرام در حضور

پروردگار بنشانند، چیزی که مسلماً از دید مسلمان سنتی، بلکه از دید انسان سنتی امری کاملاً غریب و نامفهوم بوده است. اما بهرغم تلاش مستمری که برای نفی رابطه میان بحران اکولوژیک و عصیان علیه ملکوت از سوی انسان غربی (انسان متمدن!) - که علت اصلی بروز این بحران است - صورت می‌پذیرد، بی‌تردید "وجه فراموش شده" بحران زیست‌محیطی (یعنی وجه معنوی آن) سبب می‌شود تا امروز بسیاری از دانشجویان معماری و طراحی شهری نتوانند اهمیت معنوی زندگی هماهنگ با طبیعت را از دید اسلام درک کنند. (رک. نصر، هنر و معنویت اسلامی، ص ۶۵)

منابع و مأخذ

۱. اعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی، تهران، انتشارات گروس، ۱۳۷۵.
۲. افلاطون، جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۹.
۳. الباده، میرچا، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸.
۴. —، مقدس و نامقدس، ترجمه نصراله زنگونی، تهران، سروش، ۱۳۷۵.
۵. —، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
۶. —، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران، توس، ۱۳۶۲.
۷. بورکهارت، تیتوس، هنر مقدس، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۶۹.
۸. —، تیتوس، هنر اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، ۱۳۶۵.
۹. جوادی آملی، آیت‌الله، زن در آئینه جلال و جمال، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۹.
۱۰. ذکرگو، امیرحسین، "تأملی در آرای کوماراسوامی در باب هنر"، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۵ و ۱۴، ۱۳۷۸.
۱۱. رید، هربرت، تربیت به وسیله هنر، از مجموعه هنر و آموزش و

- پرورش، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده هنرهای زیبا، شماره N350.U5-۲۵۵۳، تاریخ ۱۳۴۳/۲/۱۷.
۱۲. ریس، ژولین، کتاب توس، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳.
 ۱۳. فتحی، حسن، ساختمان سازی با مردم، ترجمه علی اشرفی، تهران، دانشگاه هنر، ۱۳۷۲.
 ۱۴. گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
 ۱۵. —، رنه، سیطره کمیت، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.
 ۱۶. ماتیس، هانری، طبیعت فعالیت خلاقه، هنر و آموزش و پرورش، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده هنرهای زیبا، شماره N350.U5-۲۵۵۳، تاریخ ۱۳۴۳/۲/۱۷.
 ۱۷. مولوی، مولانا جلال الدین، کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نشر سرایش، ۱۳۷۸.
 ۱۸. نجومی، مرتضی، آیت‌الله، "لطف هنر"، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۵ و ۱۴، ۱۳۷۸.
 ۱۹. ندیمی، هادی، "حقیقت نقش"، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۵ و ۱۴، ۱۳۷۸.
 ۲۰. نصر، سیدحسین، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه هاشم قاسمیان، تهران، دفتر مطالعات دینی، ۱۳۷۵.
 ۲۱. —، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسین میانمداری، تهران: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
 ۲۲. —، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰.

